

الگوی آونگی در تحلیل مطالبات ملی: آزادی و امنیت - استبداد و بحران

دکتر محمدباقر حشمت‌زاده*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۰۲/۲۵

چکیده

در این نوشتار نظریه‌ای با عنوان الگوی آونگی برای تحلیل مطالبات و تحولات سیاسی ایران ابداع گردیده تا در مقاله‌ای دیگر برای تشریح علل و نتایج انتخابات سال ۱۳۸۸ در متن سه دهه عمر جمهوری اسلامی ایران مورد استفاده قرار گیرد. این تلاش می‌تواند برای مدیریت سیاسی آینده مفید باشد.

مفروضات این الگو حاکی از آن است که امنیت و آزادی دو خواسته اساسی مردم هستند. امنیت مستلزم یک دولت متمرکز و حداکثری است. اگر این دولت نقد و نظارت نشود به استبداد کشیده می‌شود. اما آزادی نیازمند مردمی آگاه، مسئولیت پذیر و سازمان یافته است و افت آن هرج و مرج است. پس در مسیر زمان جوامع در طلب آزادی و امنیت هم‌چون آونگ به این سو و آن سو می‌روند و تاریخ‌شان ساخته می‌شود. این جریان اگر به درستی فهم و مدیریت شود می‌تواند در مرحله‌ای از تاریخ به جایی برسد که جامعه هم‌زمان دارای امنیت و آزادی بوده و دوره جهش و پیشرفت خود را آغاز کند.

الگوی ابداعی آونگی از یک سو به عنوان ابزاری برای تحلیل علمی مطالبات و تحولات سیاسی جامعه ایران در دو قرن اخیر به کار رفته و از سوی دیگر واقعیات سیاسی این دوران برای صحت آزمائی این نظریه کارساز هستند. «آزادی و امنیت چیستند و چگونه تحول سیاسی معاصر ایران را متأثر کرده اند؟» به عنوان دغدغه و مسأله مؤلف هستند که با روشی توصیفی - تبیینی بررسی شده‌اند. فرضیه این است که این دو مطالبه اساسی مردم نقش اساسی در ترسیم صورت و ماهیت تاریخ سیاسی ایران و انقلاب اسلامی داشته‌اند و آینده را نیز شکل خواهد داد.

واژگان کلیدی

آزادی، امنیت، انقلاب اسلامی، استبداد، هرج و مرج، جنبش مشروطیت، نهضت ملی شدن نفت.

مقدمه

انسان در زیست جمعی، خواسته‌ها و نیازهای متنوعی دارد که در طول و عرض یکدیگر قرار می‌گیرند. خواسته‌ها و مطالبات سیاسی در این میان جایگاهی ویژه دارند، و در صدر تقاضاهای سیاسی می‌توان به دو مفهوم امنیت و آزادی اشاره داشت. تعاریف و تئوری‌های فراوانی هم در فهم این دو بیان شده که در قالب مقالات و کتب متعدد و متنوعی به ادبیات سیاسی وسعت و عمق داده‌اند. این نوشتار در جای خود مفاهیم فوق را تعریف خواهد کرد. اما در این جا به الزامات و چگونگی ترکیب آن‌ها در جامعه پرداخته خواهد شد. هدف آن است که این کلیات برای فهم تحولات تاریخ سیاسی معاصر ایران به کار رفته و برای آینده پژوهی مورد استفاده قرار گیرد.

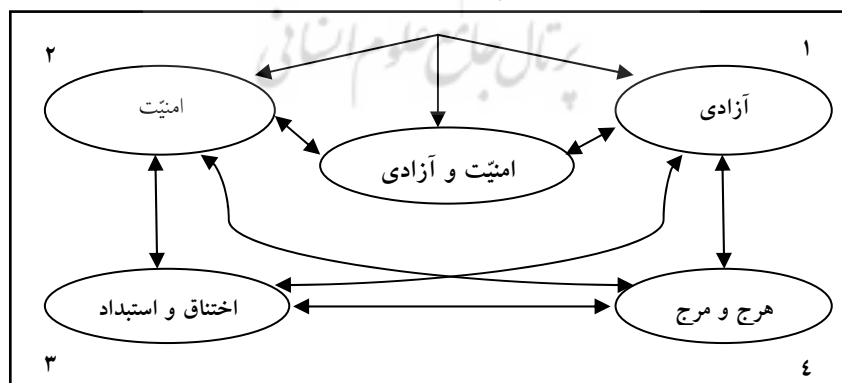
۱. مدل تعامل آزادی و امنیت در سیر تحول اجتماعی

۱-۱. امنیت و دولت

تحقق و تثبیت امنیت از مهم‌ترین وظایف و کارکردهای دولت‌هاست (Miller, 2003a, p.19). تشکیل سازمان سیاسی و تداوم نهاد قدرت و اقتدار در جامعه و برقراری رابطه امر دهی و امر بری بین حکام و مردم با وجود تمام بحران‌ها و خشونت‌ها، عمدتاً به امید برقراری امنیت توجه می‌شود. بنابراین قدرت و حکومت از الزامات اساسی امنیت هستند (قاضی، ۱۳۷۰، ص ۱۸۲).

نمودار شماره ۱:

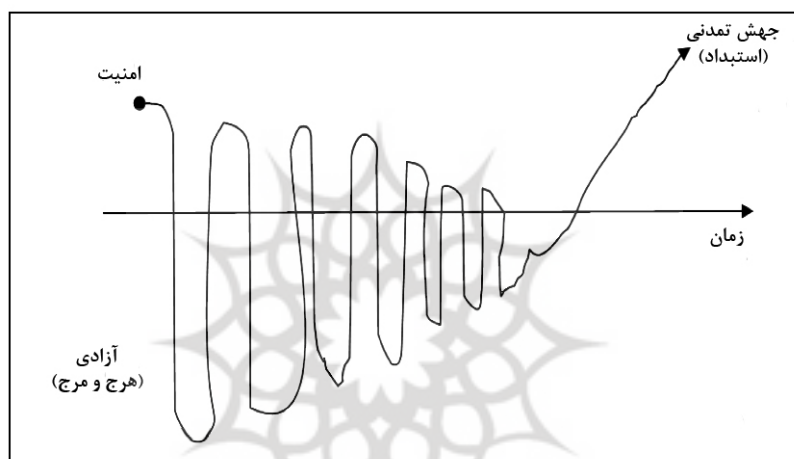
الزامات امنیت و آزادی



تجربه و تاریخ نشان‌گر آن‌است که قدرت و امنیت اگر مورد نقد و نظارت قرار نگیرد منجر به استبداد دولت و اختناق ملت خواهند شد. استبداد و اختناق نوعی ناهنجاری و ضد ارزش است. و عقل و تجربه انسانی آن‌را زشت و قبیح تلقی می‌کند (نگاه کنید به نمودار شماره ۲).

نمودار شماره ۲:

امواج آزادی - امنیت در گستره زمان



شاخص‌ها و عوارض بالینی و عینی امنیت و اختناق را زمانی در آکادمی‌ها و به‌شکل علمی و تئوریک برآورد و تعریف می‌کنند (ciaoret.org) و گاهی نیز مردم و ملت در همان سطح توده‌ای و تجربی وجود آن‌ها را حس کرده و تشخیص می‌دهند و از بودن امنیت ابراز رضایت و از وجود اختناق و استبداد اظهار نارضایتی می‌کنند. آنچه که در عرصه سیاسی تعیین‌کننده است همین ارزیابی‌ها و افکار عمومی درباره کارکرد و عملکرد دولت‌هاست. در این‌جا می‌توان تعریفی از امنیت به دست داد:

«اطمینان خاطر مردم یک کشور نسبت به ارضای نیازها و تحقق خواسته‌ها و حفظ موجودیت و هویت‌شان بدور از ترس و تهدید در چشم انداز زمان» (ساعی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۲).

جنبه سلبی امنیت عبارت‌است از توان کنترل و کاهش تهدیدات و جنبه ایجابی آن یعنی توان تأمین خواسته‌ها و رفع نیازها، رواج چنین احساس و ادراکی در بین

شهروندان مستلزم سازمان حکومت و نهاد قدرت است. این معنا در ادبیات سیاسی قدیم و جدید به اشکال گوناگون تبیین گردیده است (نک. افتخاری، ۱۳۸۰، صص ۲۲-۱۴). مسأله این است که منابع و کالاها برای پاسخ‌گویی به توقع و تقاضای انسان‌ها و جوامع معمولاً محدود است و لذا امکان منازعه و رقابت افزون می‌گردد. بنابر این برای کنترل زیاده‌خواهی، نیاز به قانون و احکام پیش می‌آید، یعنی هر شخص و گروهی مطابق عرف و قانون سهم مشخصی از منابع و امکانات داشته باشد که توسط سایر اشخاص و گروه‌ها پذیرفته شده باشد. به این ترتیب هر شخص و دسته‌ای از این لحاظ جایگاهی در هرم اجتماعی بدست می‌آورد و هرکس به سهم خود رضایت داده و جامعه به ثبات و امنیت می‌رسد. چنین وضعیتی مبین عدالت اجتماعی نیز هست. اما احکام خود به خود تولید و تضمین نمی‌شوند و مستلزم وجود حکام هستند. حکام سه نقش در رابطه با احکام دارند:

اول. واضع احکام (مقننه)

دوم. مجری احکام (مجریه)

سوم. حافظ و ناظر احکام (قضائیه) (Miller, 2003b, p.41).

به این ترتیب امنیت به عنوان یک ارزش و هدف غائی برای انسان و جامعه، مستلزم وجود دولت و نهاد قدرت و حکومت است. از این رو برخی از صاحب‌نظران سیاست را چنین تعریف کرده‌اند: «توزیع مقتدرانه ارزش‌ها و منابع» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۰، ص ۱۷۰)؛ یعنی یک نهاد قدرتمند، منابع و امکانات را مقتدرانه بین آحاد جامعه توزیع کرده و هرکس را سرچایش نشانده و مانع برخورد و منازعه شده و موجب ثبات و امنیت می‌گردد.

اگر نهاد قدرت نقد و نظارت نشود میل به خود کامگی کرده و به تدریج عرصه آزادی و اختیار شهروندان را محدود می‌کند. پس تالی فاسد امنیت، استبداد و اختناق است. هرچه احساس و ادراک این امر در جامعه وسیع‌تر و عمیق‌تر شود میل به آزادی افزایش می‌یابد. تحقق آزادی مستلزم محدودیت و قانون‌مندی قدرت و حکومت است. شهروندان و ملت برای کسب آزادی و دفع استبداد به جنبش درمی‌آیند و از طرقی چون اصلاحات و انقلاب و مشارکت سیاسی خود را به آزادی نزدیک کرده و دولت را

براندازی کرده یا محدود می‌نمایند (راش، ۱۳۸۱، ص ۱۲۸)؛ در این جا نیز آفت و تالی فاسدی به نام هرج و مرج برای آزادی ایجاد می‌گردد که نوعی ضد ارزش و ناهنجاری است و قبیح عقل و تجربه است. بی‌ثباتی و هرج و مرج را هم اندیشمندان و صاحب‌نظران با متدولوژی علمی می‌توانند تعریف و تئوریزه نمایند و هم مردم و توده‌ها در احساس و ادارک خودشان می‌توانند آن را برآورد کنند. تداوم، و توسعه هرج و مرج موجب ترس و نارضایتی مردم شده و بطور طبیعی میل به امنیت در جامعه نمایان می‌شود.

در چنین شرایطی است، که زمینه پذیرش دولت مقتدر بوجود می‌آید، و دوباره در نبود نهادها و هنجارهای نقد و نظارت، زمینه برای خود کامگی حکام و دولت‌ها فراهم شده و پس از مدتی آزادی‌خواهی مجدداً سر برآورده و مقوله رویارویی دولت و ملت بعنوان یکی از مهم‌ترین موضوعات سیاسی خودنمایی خواهد کرد. پس در طول زمان و در مسیر پر فراز و نشیب تاریخ سیاسی می‌توان جوامع را هم‌چون آونگی در نظر گرفت که به امید آزادی و امنیت به این سو و آن سو می‌روند، اما هر بار با تالی فاسد آن‌ها یعنی «هرج و مرج» و «اختناق و استبداد» دست به گریبان می‌شوند. عقل و تجربه، علم و دانش با فهم چنین جریان و بستری می‌تواند به مدیریت آن بپردازد. علم تاریخ و علوم سیاسی درآکادمی‌ها و تجارب و هزینه‌هایی که توده‌ها در حافظه خود از این نوسانات و هیجانات دارند می‌تواند انباشت شده و دست‌مایه هدایت جامعه و تاریخ گردد، به طوری که به تدریج هم ارتفاع و هم فاصله نوسانات را کم کرده تا در نقطه‌ای از خط زمان و در لحظه‌ای از ماریپچ تاریخ، نظامی بوجود آورد که هم‌زمان دارای آزادی و امنیت باشد. این مستلزم آن است که نهادها و هنجارها و فرهنگ لازم برای کنترل مردم و دولت و ممانعت از «هرج و مرج» و «استبداد» ایجاد شده باشد، یعنی مردم برای داشتن آزادی ظرفیت لازم و دولت برای داشتن قدرت قابلیت مناسبی داشته باشند. مطابق شکل، در چنین وضعیتی خط تاریخ روی خط زمان قرار گرفته اصطکاک به صفر رسیده و لحظه جهش و پیشرفت یک جامعه فرا می‌رسد. در این برهه دیگر نیروهای اجتماعی و سیاسی در عرض یکدیگر تعارض و منازعه ندارند و همدیگر را خنثی نمی‌کنند، بلکه همگی هم‌سو شده و انرژی لازم برای جهش و پیشرفت را فراهم

می‌کنند. در این نوشتار این نظریه و مدل برای شرح و فهم تاریخ معاصر ایران به کار گرفته خواهد شد.

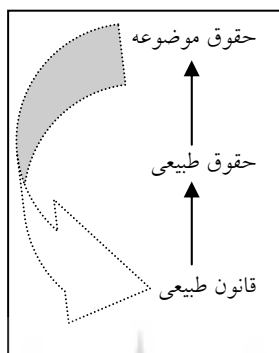
۱-۲. آزادی و فرد

معمولاً با لقاء واژه آزادی، آزادی در رفتار و اعمال به ذهن متبادر می‌گردد. مخصوصاً در جهان سوم این‌طور برداشت می‌شود که در جوامع غربی که مهد آزادی تلقی می‌شوند، شهروندان هر کار که دلشان خواست می‌توانند انجام دهند و قید و بندی نیست. در حالی که چنین وضعیتی یعنی هرج و مرج و ناامنی که قبیح عقل و منطق است و در جوامع غربی مدنیت مساوی با قانون‌مداری است، آن‌ها خود را مدنی می‌دانند به لحاظ حاکمیت قانون (Minogue, 2000b, p.30). در این‌جا مدنی در برابر بدوی است. جامعه بدوی زورمدار بوده و فاقد قانونی رسمی است. در جامعه مدنی آزادی‌های شهروندان محدود و مقید به قانون است، هم‌چنان‌که رفتار دولت‌مردان و ساختار دولت نیز در چارچوب قانون قرار دارد.

آن‌چه که بطور فطری و خدادادی وجود دارد «آزادی اراده» است که در ذات و نفس و در درون انسان قرار دارد. خداوند انسان را با «اراده آزاد» خلق کرده است و این قانون طبیعت است و مبنای حقوق طبیعی قرار می‌گیرد. انسان مطابق قانون طبیعت و خلقت دارای «آزادی اراده» است؛ پس، در زندگی و جامعه حق دارد که اراده‌اش آزاد باشد؛ پس، قوانین موضوعه نباید مانعی برای «آزادی اراده» انسان ایجاد کنند. بنابراین: یکی از مؤلفه‌ها و ارکان قوانین موضوعه، حقوق و قانون طبیعی است (نگاه کنید به نمودار شماره ۳). اراده در درون انسان به‌طور مطلق آزاد است و به هر چیزی می‌تواند تعلق بگیرد. اراده بزرگترین فرصت و تهدید بشر است و می‌تواند او را از به اضافه بی‌نهایت تا منهای بی‌نهایت و از اوج تا حضيض سوق دهد. اراده می‌تواند به خیر یا به شرّ میل کند و انسان را از این سو به آن سو ببرد.

نمودار شماره ۳:

مناسبات حقوق موضوعه، طبیعی و قانون طبیعی



عقل، اخلاق، سیاست، حقوق، قانون، ایدئولوژی، اعم از الهی یا انسانی همه و همه برای هدایت همین اراده آزاد موجودیت پیدا می‌کنند. زیرا اگر انسان به خود وانهاده شود و بخواهد فقط به دانائی‌ها و توانائی‌های خودش بسنده کند راه سود و زیان و خیر و شر را به درستی تشخیص نخواهد داد. به این ترتیب آزادی اراده که امری فطری و طبیعی است بطور تجربی و مدنی آماده کانالیزه شدن و قیدپذیری می‌گردد.

بحث شد که اراده در درون انسان دارای آزادی است. اما زمانی که در بیرون بخواهد به شکل عمل و رفتار متجلی شود با دو محدودیت مواجه است: قوانین طبیعی و اجتماعی. شخص ممکن است اراده کند از یک صخره به پایین بپرد. قانون طبیعت می‌گوید در این صورت کشته خواهد شد و این می‌تواند به عنوان یک مفسده عامل باز دارنده شده و مانع شود شخص این عمل را انجام دهد. همچنین کسی ممکن است اراده کند لخت و عریان به خیابان بزند ولی عرف و قانون اجتماعی برای او مانع است. در عین حال اگر فرد عواقب اخلاقی و هزینه‌های جزایی این امر را پذیرفت کسی نمی‌تواند مانع شود. بنابر این انسان با همین «اراده آزاد» و مبتنی بر تجربه و ارزیابی‌های عقلی اراده می‌کند که اراده‌اش را محدود و مقید کند تا بتواند با طبیعت و جامعه کنار آمده و ظرفیت‌ها و قابلیت‌های آن‌ها را مورد استفاده قرار دهد و رشد و تکامل یابد. بنابراین انسان به عنوان موجود طبیعی، دارای آزادی اراده است که امریست فطری. اما

بعنوان موجود مدنی و اجتماعی دارای مسئولیت است که امریست اکتسابی و تربیتی. در جریان جامعه‌پذیری است که انسان مسئولیت‌پذیری را فرا می‌گیرد اگر آزادانه گفتار و رفتاری را انجام داد مسئولیت عواقب آنرا نیز باید بپذیرد. این امر ضامن امنیت و ثبات اجتماع است.

آزادی زمانی که از درون میل به تجلی بیرونی کرده و به صورت عمل و رفتار می‌خواهد ظاهر شود دو جنبه پیدا می‌کند. سلبی (رهایی از) و ایجابی (اتصال به).

در جنبه اول، آزادی مساوی با رهایی است. یعنی انسان اراده می‌کند از چیزی یا کسی ببرد و رها شود؛ مثلاً در جریان رنسانس اروپا شهروندان و نخبگان اراده کردند از قید افکار و ارزش‌های کشیشی و کلیسایی و از محدودیت‌های دولت‌های مطلقه ببرند (گلیپایگانی، ۱۳۸۱، صص ۲۴-۲۵) و آزاد شوند. لیبرالیسم غربی یعنی رهایی از ارزش‌ها و قیود دینی و دولتی قرون وسطایی. بنابراین امروزه زمانی که از آزادی و لیبرالیسم صحبت می‌شود خیلی‌ها در جهان سوم و جهان اسلام و جمهوری اسلامی ایران این همانی کرده و بر این باورند که در این‌جا نیز لیبرال‌ها خواهان رهاشدن از چارچوب‌های دینی و دولتی هستند. در زمان و مکان خود، لیبرالیسم غربی امری با ارزش، انقلابی و اصلاحی، پیشرو و پیشناز بود، زیرا خواهان نفی استبداد خرافی کلیسایی بر افکار و ارزش‌ها و طرد استبداد مطلقه سلطانی بر رفتار و امور دنیوی مردم بود. همین آزادی خواهی سلبی شرط لازم برای جهش تمدن عرفی و دنیوی اروپا گردید. در الگوبرداری از غرب آنچه جای نقد و تردید دارد این است که گفته شود: «لازمه جهش و پیشرفت و دموکراسی و ترقی» «نفی دین و دولت» است؛ و این که خواسته شود و باور گردد که اولاً غایت آمال انسان همین رشد و توسعه اقتصادی و صرف رفاه مادی است؛ ثانیاً راه وصول به این آرمان نیز نفی دین و دولت است.

اما جنبه بسیار مهم‌تر آزادی بعد ایجابی آن است. این که انسان چه نمی‌خواهد مهم است؛ اما این که چه می‌خواهد و چه باید بخواهد مهم‌تر و اساسی‌تر است. در جریان انقلاب مشروطه ایران بعضاً گفته می‌شود که علت ناکامی آن جنبش عظیم و سر برآوردن دیکتاتوری پهلوی همین بود که مردم عمدتاً در طرد و نفی قاجار اشتراک داشتند. اما به درستی از صورت و جوهر نظام بعدی چیزی نمی‌دانستند (تقی‌زاده،

۱۳۵۷، صص ۲۹-۲۸). حتی این باور که «ایرانیان در ارزیابی نظام سیاسی اجتماعی خود به جایی می‌رسند که می‌گویند اگر این وضعیت و این نظام نباشد خود به خود همه چیز درست می‌شود» در افواه عمومی زیاد شنیده می‌شود. در مورد انقلاب اسلامی نیز بعضاً این‌گونه ارزیابی‌ها در اقوال و نوشته‌جات شایع و رایج است. مثل این‌که گفته می‌شود، دسته‌جات و گروه‌های سیاسی، نخبگان و توده‌ها فقط بر سر نفی و طرد شاه و شاهنشاهی به اشتراک رسیدند و طلب اسلام‌گرایی و تأسیس دولت دینی فقط تصویری مبهم از وضعیت جایگزین بود و همگان چنان دغدغه براندازی شاهنشاهی را داشتند که نمی‌خواستند و نمی‌توانستند خیلی عمیق و دقیق به آینده بیندیشند.

ارزیابی این فرضیه‌ها و گزاره‌ها مهم هستند و جا دارد که صاحب‌نظران در مباحثات و مطالعات خود منصفانه و عالمانه به آن‌ها بپردازند. در این‌جا فقط از آن رو باب آن باز شد که نشان داده شود آزادی‌خواهی ایجابی بسی مهم‌تر از آزادی‌خواهی سلبی است. زیرا انسان و جامعه انسانی مقوله‌ای نیست که آرمانش سلبی بوده و به‌خود رها باشد. لیبرالیسم غربی نیز به امید دسترسی به یک وضعیت عالی و بهی دست به طرد و نفی وضع موجود قرون وسطائی زد و برای خود به «کجا رفتن» را پس از «از کجا بریدن» تعیین کرد. یعنی تحقق جامعه‌ای که از لحاظ اقتصادی دارای رفاه بوده و از لحاظ سیاسی حاکمیت مردم و اراده ملی در آن متجلی باشد و از لحاظ فرهنگی و ارزشی پای‌بند آزادی و دنیا‌گرایی و زندگی عرفی باشد (مهاتیر، ۱۳۷۸، ص ۱۶۵). عصر روشنگری و خردگرایی در غرب در چنین متن و زمینه‌ای معنادار شد. باور این بود که آموزه‌های کشیشی و کلیسائی درباره هستی و انسان به‌شدت خرافی است و چون پرده سیاهی روی بینش و بصیرت انسانی افتاده است. بنابراین زمانی که این پرده تاریک و سیاه دریده شده و کنار زده شود عقل و خرد انسانی رها شده و با نور آن می‌توان واقعیت و حقیقت را بدرستی تشخیص داده و با همان عقل و خرد بهترین راهبرد را برای وصول به خواسته‌ها و آرمان‌ها تجویز کرد. در مرحله بعد عصر علم‌گرایی آغاز شد و این‌بار علوم دقیقه دست‌مایه و راهنمای نقد وضع موجود، ترسیم وضع مطلوب و تجویز مسیر گردید (فولکیه، ۱۳۶۲، ص ۱۵۶). این دوره از تاریخ اجتماعی سیاسی اروپا و غرب به نسبت ادوار قبلی آن می‌تواند بهتر و پیش‌رفته‌تر تلقی شود. اما هزینه‌ها و

خساراتی که برای تحقق نظام لیبرال- سرمایه‌داری صورت گرفته اگر به حساب آیند، ارزش و فایده آن مورد تردید قرار می‌گیرد. در واقع طی پانصد سال اخیر از رنسانس، تاکنون تمدن نوین علمی- صنعتی غرب هزینه‌ها و خسارات فراوانی به جوامع و طبیعت از قبیل جنگ‌های درون قاره‌ای، جنگ‌های قاره‌ای و استعماری، استخراج بی‌رویه زمین و طبیعت، فرسایش و آلودگی شدید محیط زیست، استعمار و استثمار مردم و سرزمین‌های جهان سوم، تبدیل جهان به دو قطب اکثریت نادر و اقلیت غنی، توسعه سلاح‌های کشتار جمعی، توسعه ترس تحمیل کرده است. در واقع منشاء تمدن غربی هیچ‌انگاری و غایت آن پوچ‌گرایی است. در تشریح این ادعا می‌توان چنین استدلال کرد که دین کلیسایی و دولت مطلقه قرون وسطایی انسان را به هیچ می‌انگاشتند و از این طریق می‌توانستند سلطه خود را تثبیت و تحکیم نمایند (بخشایشی، ۱۳۷۵، صص ۱۱ و ۱۲). لیبرالیسم و آزادی‌خواهی غرب نوعی ابراز وجود و اثبات وجود در مقابل دین و دولت بوده و ارزشمند و با شکوه بود. زمانی که دکارت ندا در می‌دهد که «من می‌اندیشم پس هستم» (بخشنده، ۱۳۸۹، ص ۱۲) گوئی نیاز و روح زمان خود را ادراک کرده و سخن‌گوی نوع انسان اروپایی شده است. این جمله نوعی ابراز وجود انسان و دفع هیچ‌انگاری اوست. وجود مادی و فیزیولوژیک انسانی، با احساس و حواس ادراک شده و قابل اثبات است. اما وجود و هویت انسانی و شرافت و کرامت اوست که در قرون وسطا برای قرن‌ها لگدکوب گردیده و از حقوق لازم محروم شده است. جوهر این انسان اندیشه است. بنابراین آزادی و لیبرالیسم ابتداء و در پایه باید نصیب اندیشه شود و لذا آزادی اندیشه اساس حقوق بشر غربی است (ذاکریان، ۱۳۸۱، ص ۲۷). من می‌اندیشم پس هستم پس حق دارم که باشم و حق دارم از لوازمی که برای بقاء و رشد لازم است برخوردار باشم.

اما امروز تمدن غرب چه چشم‌اندازی در پیشرو دارد؟ حدود ۱۰٪ جمعیت جهان که در غرب هستند، تصوّر می‌شود که در رفاه هستند، اما در آنجا هم هستند اقشاری که زیر خط فقرند در عین حال قریب ۸۰٪ جمعیت جهان درگیر کسب توسعه و بعضاً گرفتار فقرند. تخریب محیط زیست مبدل به کابوسی وحشتناک گردیده و جنگ‌ها و بحران‌های منطقه‌ای بی‌پایان در خاورمیانه در جریان است، دنیا زیر سایه ترسناک

سلاح‌های کشتار جمعی است. امروز انسان و انسان غربی در سایه تمدن مادی و رفاهی غرب براستی چه احساسی دارند؟ (فرم، ۱۳۷۰، ص ۳۷)

با طرح مطالب فوق از یک‌سو مفهوم آزادی انسان تشریح گردید و از سوی دیگر این معنا در بستر تحوّل تاریخی و اجتماعی اروپا بررسی شد تا مشخص شود علل و لوازم آزادی چیست و چه نسبتی با دولت دارد.

خلاصه کلام آن‌که انسان در جامعه دو مطلوب هم عرض دارد که عبارتند از آزادی و امنیت. اما این دو لوازمی دارند که جمع آن‌ها را دشوار می‌کند. آزادی نیازمند دولتی مسئول و محدود و امنیت مستلزم دولتی متمرکز و مقتدر است. دولت مقتدر و متمرکز چنان‌چه با نقد و نظارتی نهادینه و هنجاری مواجه نباشد به تدریج جامعه رابه سوی استبداد و اختناق می‌کشانند. همچنین آزادی نیز اگر توأم با مسئولیت و آگاهی شهروندان نباشد به هرج و مرج می‌گراید. از همین رو جوامع انسانی در سیر زمان هم‌چون آونگی از این سو به آن سو کشانده می‌شوند و تاریخی توأم با فراز و فرود و پس رفت و پیشرفت را رقم می‌زنند، تا آن‌قدر تجربه انباشت کنند که بتوانند در نقطه‌ای از زمان وضعیتی را ممکن سازند که هم آزادی و هم امنیت محقق گردیده و نیروهای اجتماعی و سیاسی هم سو شده و قوای جهش و پیشرفت کشور و تمدن را فراهم نمایند.

۲. تحلیل تاریخ ایران (تا قبل از جمهوری اسلامی)

اکنون مدل و نظریه پیشنهادی برای تشریح و تحلیل تاریخ سیاسی معاصر ایران تا انقلاب اسلامی به کار گرفته می‌شود.

۲-۱. از سقوط صفویه تا قاجاریه

پس از سقوط دولت مقتدر صفوی دوره‌ای از هرج و مرج بر ایران حاکم گردید و طبعاً میل به امنیت و اقتدار در مردم بیدار شد. از درون چنین فضائی نادرشاه افشار با قدرت و اقتدار خیره‌کننده‌ای ظهور کرد و دامنه قلمرو ایران را از چهار سو وسعت داد (شعبانی، ۱۳۸۱، ص ۵۱). پس از واقعه تیراندازی به سوی نادر و بد گمان کردنش به رضاقلی

میرزا و کور کردن ولیعهد، نادرشاه بسیار تند خو و عصبانی و مستبد شد؛ به طوری که اصحاب و اطرافیانش از او ایمن نبودند و سرانجام او را کشتند. دوباره دوره‌ای از هرج و مرج و میل به آسایش و امنیت، زمینه‌ساز پادشاهی کریم‌خان زند شد. با مرگ وکیل الرعایا و شورش ایلات و سرداران، مجدداً جنگ و هرج و مرج و ناامنی حاکم شد و این بار آقا محمدخان قاجار سلسله جدیدی را بنا کرد و قدرت و امنیتی بنا کرد که هزینه آن کشتن فجیع شاه‌زاده زند، کورکردن تعداد زیادی از اهالی کرمان و قتل‌ها و کشتارهای زیادی بود. علی‌رغم این که این شاه مقتدر کشته همین استبداد و تندخویی‌ها شد؛ اما با مرگش سازمان قدرت شاهنشاهی و قاجاریه آسیب ندید و برادرزاده‌اش خان باباخان با عنوان فتح‌علی‌شاه جانشین او شد.

یک متغیر جدید و تعیین‌کننده در این زمان سیر طبیعی تاریخ ایران را به شدت متأثر کرد که اگر نبود شاید بقاء و اقتدار فتح‌علی‌شاه و قاجاریه کمتر از شاه عباس و صفویه نبود. این عامل جدید، طلوع تمدن علمی و صنعتی غرب بود که هم‌چون سیلی پر قدرت از اروپا به باقی قاره‌ها و بلاد از جمله ایران سرازیر شد (مهاتیر، ۱۳۸۷، ص ۱۰۶). این هجده که نتیجه، تحوّل و ترقی عجیب اروپائیان بود بخشی از ثمرات نظامات جدید لیبرال - دموکراسی - سرمایه‌داری بود که نیروهای اجتماعی سیاسی آنان را هم‌سو کرده و جهش را برای آنان میسر گردانید که در چارچوب مرزهای اجتماعی و جغرافیای سیاسی اروپا نمی‌گنجید. فرانسویان به پیشوایی ناپلئون مصر را که از ارکان دولت عثمانی بود تسخیر کردند، انگلیسی‌ها سرانجام دولت مسلمان گورکانی در هند را برانداختند و بر شبه قاره مسلط شدند و روس‌ها نیز به عنوان بخش عقب مانده‌تر تمدن اروپائی با اتکاء به فناوری‌های جدید تسلیحاتی و سازمان و مدیریت نظامی نوین، ارتش سنتی ولی غیور و مجاهد عباس میرزا را که با فتوای علمای شیعه بسیج شده و به جهاد آمده بودند شکست دادند (الگار، ۱۳۶۹، ص ۱۵۴) و فاصله زیادی تا تسخیر تهران و برچیدن بساط قاجار نداشتند. شاید اگر سیاست‌های انگلیس و منازعات درون قاره‌ای اروپائیان و تهدید مرزها و جبهه‌های غربی امپراطوری روس نبود، دسترسی به آب‌های گرم خلیج فارس به عنوان یک آرمان دیرینه دور از واقعیت نبود.

۲-۲. مواجهه غرب و شرق

سه دولت مقتدر و مسلمان که بخش وسیعی از بر قدیم را در سلطه داشتند عملاً در برابر تمدن جدید غرب به زانو در آمدند و ضعف و فتور خود را به خوبی لمس کردند. در این جاست که مفهوم «ترقی» به عنوان یک ارزش و آرمان متجلی گردید. توده‌ها و نخبه‌های مسلمان از مقایسه خود با غربیان به این گزاره رسیدند که: غربی‌ها مترقی و پیشرفته هستند؛ و ما ضعیف و عقب مانده هستیم (حائری، ۱۳۶۷، ص ۳۰۸). توپ و تفنگ و باروت و تلگراف و قطب‌نما و ماشین بخار و تولید انبوه ماشینی و روش‌های نوین کشاورزی مدیریت و تجارت و سیاست، روزنامه، پزشکی و درمان، و چاپ و قانون و پارلمان و آزادی و حقوق بشر و... چنان خیره‌کننده بود که جای انکار باقی نمی‌گذاشت. از این زمان می‌توان شاهد یک برداشت و برخورد متضاد و دوگانه شرقی‌ها با غربی‌ها بود؛ عشق و نفرت توأمان.

بسیاری از دستاوردهای تمدن غربی تحسین برانگیز بود و زندگی را مرفه و تسهیل می‌کرد و عشق و محبت و احترام مسلمانان و شرقی‌ها رابه غربی‌ها موجب می‌شد. اما سلطه و استثمار و منکوب شدن هویت قومی و دینی و به اسارت کشیدن موجب نفرت می‌شد. این احساس متعارض کم و بیش تا به امروز خودنمایی می‌کند و در انقلاب اسلامی و تأسیس جمهوری اسلامی نیز با قوت به چشم می‌آید. در مقوله ایران و آمریکا نیز این احساس متعارض متجلی است و هر بازی‌گر و جناحی بستگی به دیدگاه و مصالح خود یک روی این سکه را خوانده و شاهد می‌آورد. پس از فرو افتادن دولت‌های سه‌گانه اسلامی در برابر قدرت غرب، خرد و حافظه توده‌ها و نخبه‌ها فعال شد و این پرسش‌ها را مطرح کرد:

ا. چرا آن‌ها پیشرفته‌اند؟

ب. چرا ما عقب مانده‌ایم؟

ج. راه برون‌رفت از عقب ماندگی و تحقق پیشرفت کدام است؟ (لمبتون، ۱۳۶۸،

ص ۱۱۶)

در پاسخ به سوال اول این قبیل گزاره‌ها بدست آمد:

اول. غربی‌ها در رنسانس خود را از قید دین کلیسایی و دولت مطلق آزاد و رها کردند.

دوم. غربی‌ها به مدد عقل و علم، نظامات نوین اجتماعی و سیاسی را بنا کردند (ازغندی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۲).

در پاسخ به سوال دوم گفته شد:

یک. دین باعث عقب‌ماندگی ما شده است.

دو. دولت‌های استبدادی باعث عقب‌ماندگی ما شده است.

سه. دین و دولت موجب عقب‌ماندگی ما شده است (علوی شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۱۸۱).

در تلاش برای برون رفت از عقب‌ماندگی و کسب ترقی تجویزهای متنوعی در افکار ایرانیان شکل گرفت:

ا. ما نیز عیناً مانند غربی‌ها باید دین و دولت قدیمی و سنتی را کنار بگذاریم و از نوک سر تا ناخن پا غربی شویم (غرب‌گرایان).

ب. برای حفظ هویت و اصالت خود باید همه مظاهر غربی را دفع کرد (بنیادگرایان).

ج. باید با تمدن غرب جاذبه و دافعه مناسب بر پا کرد و اصلاحاتی به عمل آورد (اصلاح‌گرایان) (ایلچی، ۱۳۶۸، ص ۲۲۱).

امواج تمدن غربی، لیبرالیسم و آزادی‌خواهی، به خصوص پی‌آمدهای انقلاب کبیر فرانسه و حضور پر شور مردم در براندازی دولت مطلقه بوربون‌ها، تشکیل مجلس ملی و تصویب منشور حقوق بشر به همراه سایر دست‌آوردهای مادی، کشور ایران را نیز متأثر کرد. این بار توده‌ها و نخبه‌ها در ارزیابی وضع موجود کشور تنها به ملاک‌های خودی و تاریخی بسنده نمی‌کردند، بلکه ارزش‌ها و هنجارها و نهادهای نوین غربی نیز به تدریج وارد عرصه شده و مسأله را پیچیده‌تر می‌کرد و مطالبات اجتماعی و سیاسی را وسیع‌تر و عمیق‌تر می‌نمود.

۲-۳. مردمی شدن مطالبات

یکی از ویژگی‌های این دوران همین ورود مردمی و توده‌ای به مطالبه و معادله قدرت سیاسی می‌باشد. تا قبل از آن تاریخ، تحولات سیاسی ایران عبارت از منازعه نخبگان و سرداران برای کسب و بسط قدرت حکومت بود، اما در عصر فتح‌علی‌شاه به‌طور بارز مردم در صحنه اجتماعی و رقابت‌های سیاسی دیده می‌شوند و پرکردن جبهه‌های جنگ علیه روس‌ها عمدتاً نه به‌خاطر قدرت و مشروعیت قاجار، بلکه به لحاظ فتوای جهادی علما بود؛ اما عمده دلیل شکست و تحمیل قراردادهای خفت‌بار گلستان و ترکمان‌چای به ایران، ناشی از شاه و دربار تلقی گردید (کاظم‌زاده، ۱۳۷۱، ص ۴).

مردم احساس می‌کردند همه‌گونه با اخلاص و ایثار به جنگ و جهاد کمک کرده‌اند؛ اما این شاه و دربار بوده‌اند که به غفلت و خوش‌گذرانی مشغول بوده و مستوجب شکست شده‌اند. این حقد و عقده هم‌چون یک دمل چرکین در سینه و حافظه مردم سنگینی می‌کرد و بالاخره در قضیه قتل گریبایدف سفیر ویژه امپراطور روس سرباز کرد. شکست از روس‌ها و قراردادهای کذائی و دستاوردهای تمدن غربی هم‌چون مجلات چاپی و کتاب‌ها و آراء روشن‌فکران و علما، زمینه مناسبی برای نقد سلطنت و شاهنشاهی و مطالبه آزادی و ترقی گردید (حائری، ۱۳۶۷، ص ۳۱۲). واقعیت این‌است که مقوله آزادی و آزادی‌خواهی و حق حاکمیت ملی و محدودیت و مشروطیت دولت‌های مطلقه سلطنتی و حقوق مردم، تا حد زیادی متأثر از انقلاب فرانسه بود (باقی، ۱۳۷۳، ص ۶۳).

دولت امپراطوری روس با تضمین سلطنت قاجار و بسط حضور و نفوذ خود و نیز نفوذ و حضور انگلیسی‌ها در ایران، به تدریج مفهوم دولت وابسته و دست‌نشانده را در اذهان مردم ایران جا انداختند و پرونده قاجار سیاه‌تر و سنگین‌تر شد. «دولت وابسته، تحت نفوذ، ضعیف و مستبد»؛ این‌ها صفات منفی و زشتی بود که وصله‌شانه قاجاریه گردید و زمینه‌های نفی و نقدش را افزون می‌کرد. ممکن است پرسش شود با این ارزیابی‌ها پس چرا این نظام ده‌ها سال بعد دوام آورد؟ و چرا این ارزیابی‌ها زود نتیجه نداد؟. نباید فراموش کرد که شاه و سلطنت و شاهنشاهی یک سنت چند هزار ساله در ایران بوده و از طرف دیگر نیروی مردمی و اجتماعی نیز در اوان تولد و نوجوانی خود

قرار داشت. هم‌چنین مصالح و مطامع روس و انگلیس نیز اقتضاء داشت که با این نظام با احتیاط رفتار کرده و به حفظ و تداوم آن در همین سطح کمک کنند.

حکومت محمدشاه نیز درگیر مسائل و تعارض‌ها و ضعف‌ها بود تا دولت ناصرالدین شاه با تدابیر شخصی استثنائی چون امیرکبیر استوار گشت. رفتار و عملکرد ناصرالدین شاه بر ایندین چندین مؤلفه‌ی متعارض بود. اول- سنت سلطنت و سلطانیسم و پدرشاهی ایرانی؛ دوم- الزامات دنیای جدید و مدرن غربی؛ سوم- اسلام، علما و حوزه‌ها؛ چهارم- نیروی ایلات و عشایر؛ پنجم- تجار و بازار؛ ششم- نفوذ و فشار روس و انگلیس؛ هفتم- مطالبات اقشار جدید شهری و مردمی.

اصلاحات و اقدامات اولیه میرزا تقی‌خان علی‌رغم بی‌کفایتی بعدی‌ها، بنیان بالنسبه پایداری برای سلطنت ناصرالدین شاه فراهم کرده بود. در عین حال شاه خود را ناچار می‌دید با موج نوگرایی و غرب‌گرایی به نوعی کنار آید. برخی امتیازات و قراردادهای هم‌چون قرارداد رویتر اول و دوم (لسانی، ۱۳۵۷، صص ۱۵-۱۶) که ناظر به کشیدن راه آهن، طرق و شوارع و فلاحات و صنعت بوده، علی‌رغم مطامع استعماری و منفعت‌طلبانه غربی، به امید ترقی و عمران صورت می‌گرفت. پنج دهه حکومت و سلطنت ناصری در چنین شرایطی سپری شد و آمیزه‌ای از ثبات و امنیت، ضعف و رشد مطالبات مردمی، سنت و نوگرایی بود. در دوره ناصری جنبش تنباکو یکی از فرازهای مهم نقش‌آفرینی مردمی و عقب‌نشینی دولت بود. منافع تجار عمده و خرده‌پا، نفی و نقد وادادگی دولت به اجنبی، مخالفت با خودکامگی شاه در دادن امتیاز، حمایت علما و مراجع و فتوای میرزای شیرازی (تیموری، ۱۳۶۱، ص ۳۰۱) صحنه شور انگیزی خلق کرده، نشان می‌داد که مردم و نخبگان علی‌رغم سنت سلطانیسم و پدرشاهی و متأثر از منافع و مطالبات خود و نیز نسیم آزادی‌خواهی غربی و آموزه‌های بزرگانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی حاضر نیستند استبداد و مطلقیت ناصرالدین شاه را پذیرا باشند؛ حتی اگر از ثبات و امنیت نیز در سایه این سلطان حاصل آمده باشد. ترور ناصرالدین شاه بدست میرزارضای کرمانی به نوعی تجلی همین مسائل و جریانات است. قتل و ترور شاه بدست فردی از توده‌های مردم در تاریخ شاهنشاهی ایران کم‌نظیر یا بی‌نظیر بود و زنگ خطری برای نظام شاهنشاهی بود و نشان می‌داد منبعد

مردم چه به شکل دسته‌جمعی، هم‌چون قتل گریبایدوف و یا جنبش تنباکو، چه به صورت انفرادی هم‌چون اقدام میرزارضای کرمانی، در مقابل استبداد و اختناق عکس‌العمل نشان داده و خواهان سهم‌بری از قدرت و داشتن آزادی هستند. جنبش انقلابی و عظیم مشروطیت در چنین بستری رشد کرد و به ثمر رسید و مطالبات گوناگون مردم اعم از سلبی و ایجابی، داخلی و خارجی، سیاسی و اقتصادی را در خود داشت.

ترور ناصرالدین‌شاه پایه‌های سلطنت قاجار را تکان داده بود. از سوی دیگر ولیعهدی پیر و ملایم هم‌چون مظفرالدین‌شاه سلطان شد و ضعف و وابستگی قاجار و گسترش نفوذ بیگانه هرچه بیشتر بر مردم و نخبگان آشکار شده بود و از سوی دیگر امواج منفی و مثبت تمدن غربی هر چه بیشتر وزیدن گرفته و توقعات و انتظارات ایرانیان را بالاتر برده بود.

۲-۴. رضاشاه، امنیت و استبداد

محدود و مشروط شدن قدرت شاه و سلطنت، حاکمیت قانون، عدالت و ترقی، تجلی اراده ملی با انتخابات نمایندگان و تأسیس دارالشوراء عمده مطالبات انقلاب مشروطه بود (آدمیت، ۱۳۵۵، ص ۱۶۸). مردم اعم از شهری و روستائی، قومیت‌ها و مذاهب مختلف، امید فراوانی به وضعیت، بهتری بسته بودند. اما به دلایل گوناگون، آزادی و حکومت قانون در کشور پا نگرفت و ایران وارد دوران سختی از آشوب و بی‌ثباتی و هرج و مرج شده که کم سابقه بود و دولت و قدرت مرکزی تضعیف شده و نظام جدید مشروطه باید با سعی و خطا جلو می‌رفت؛ برخورد محمدعلی‌شاه با نهادهای مشروطه، برداشتهای مختلف دینی و عرفی از مشروطه، مداخلات روس و انگلیس و سرانجام جنگ اول و اشغال بخشی از کشور مزید بر علت شده و آشوب و بلبشو را افزون کرد. کودتای ۱۲۹۹ رضاخان میرپنج ۱۴ سال پس از انقلاب مشروطیت زمینه در نفی هرج و مرج و میل مردم به ثبات و امنیت داشت (صلاحی، ۱۳۸۴، ص ۱۹۲). نقش انگلیسی‌ها در کودتا و فرصت‌طلبی و قدرت‌طلبی رضاخان و سیدضیاء نیز البته از مؤلفه‌های واقعه سوم اسفند بود. رضاخان با سرعت پله‌های ترقی را پیمود و طی چند

سال به سردار سپهی و صدراعظمی رسید و طی همین مدت کوتاه چهره‌ای مقتدر از خود نشان داد. و با بسط و تأسیس ارتش جدید و سرکوب برخی از شورش‌ها و قیام‌ها، به تدریج چشمه‌هایی از نظم و امنیت را به نمایش گذاشت و حامیان و هوادارانی از بین توده‌ها و نخبه‌ها بدست آورد (مکی، ۱۳۵۷، ص ۴۳). درباره علت، ابزار و نتیجه نظم و امنیت رضاخانی اقوال و تفاسیر فراوانی ذکر شده، مثل این‌که دولت انگلیس برای حفظ منافع نفتی - سیاسی خود در ایران به چنین وضعیتی نیازمند بود و لذا دست آن دولت پشت سر رضاخان بود (فردوست، ۱۳۷۰، ص ۸۲). کسانی نیز هستند که رضاشاه را نیاز زمان خود دانسته و برای اقداماتش ارزش و اصالت قائلند (باقی، ۱۳۷۳، ص ۶۳). اما آن‌چه که مورد اتفاق است این‌که به تدریج به اسم نظم و امنیت، و در فقدان نهادهای نقد و کنترل قدرت، رضاشاه به خود کامگی و استبداد کشانده شده و خفقان بر مردم و جامعه حاکم شد (باقی، ۱۳۷۳، ص ۶۴). هم‌عرض تأسیس دانشگاه و دادگستری و تأسیس برخی صنایع و کارخانه‌جات و ارتش نوین و کشیدن راه‌آهن و طرق و شوارع، دیده می‌شود که حجاب به اجبار از سر زنان برداشته، عمّامه از روحانیون گرفته، مسجد گوهرشاد به مسلسل بسته، مدرّس‌ها مقتول و رجال فراوانی محبوس، و روضه‌خوانی و سینه‌زنی برای امام حسین علیه السلام ممنوع، مجلس و کابینه عملاً به آلت فعل رضاشاه تبدیل و احزاب و مطبوعات آزاد همگی مسدود شد. طبیعی است که مردم عمیقاً مذهبی و مدنی ایران، که دیرگاهی نیست که از انقلاب مشروطه گذر کرده‌اند، در پشت نظم و امنیت رضاخانی به خوبی استبداد و خفقان شاه ساخته را حس کرده و لمس نموده‌اند و اگر چه به خاطر هزینه‌های زیاد، مخالفت‌ها و نارضایتی‌ها را در سینه‌ها حبس کرده‌اند، طبیعی است که میل به آزادی‌خواهی و کنترل دولت و کاهش قدرت شاه در مردم و جامعه وسعت و عمق گرفت.

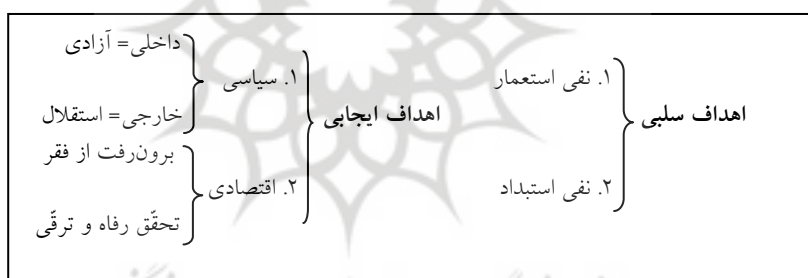
۲-۵. جنبش ملی و نفت

ویژگی‌های رضاشاه هم‌چون وابستگی، خودکامگی و قدرت‌طلبی سرانجام منجر به سقوط وی و اشغال ایران توسط متفقین گردید و همین امر به یک‌باره پرده‌ای که گرداگرد او کشیده بود برای کسانی که تا آن زمان اعتقادی به او داشتند، پاره کرد. در

این زمان «یک آزادی نسبی برونزا و مکانیکی» برای ایرانیان حاصل شد. این آزادی برونزا بود یعنی یک نیروی نظامی- سیاسی از بیرون کشور وارد عمل شد و شاه را ساقط کرد. این آزادی مکانیکی و نارس بود و اندامی و ارگانیک نبود. برای مثال یک سیب رسیده، آبدار و قابل خوردن است. این رسیدن و کمال حاصل یک دوره زمانی رشد و تکامل اندامی و ارگانیکی است. اما یک سیب کال را هم می‌شود از درخت کند و با لگد کوبید و آنرا نرم کرد. این نرمش، مکانیکی و برون زاست. به‌رحال آزادی حاصله بدلیل همین ویژگی‌هایش میوه‌های تلخ و شیرین و فرصت‌ها و تهدیدهای گوناگونی برای ایرانیان خلق کرد. مهم‌ترین جریانی که از درون این اوضاع تولد یافت، جنبش ملی نفت بود که اهداف و مطالباتش چنین بود (نگاه کنید به نمودار شماره ۴).

نمودار شماره ۴:

اهداف و مطالبات جنبش ملی نمودن نفت



پرومنبع: (حشمت‌زاده، ۱۳۸۸، ص ۵۴)

در شهریور ۱۳۲۰ محمدرضا شاه به جای پدر به تخت نشست و عملاً تا ۱۳۳۲ به مدت ۱۲ سال کم و بیش یک شاه مشروطه بود و به اصطلاح سلطنت می‌کرد و نه حکومت. در فضای آزاد کذایی احزاب و مطبوعات فراوانی به‌وجود آمدند و از درون مجلس چهاردهم کم‌کم پارلمانی شکل گرفت که تا حدودی تجلی اراده ملی بود (کی استوان، ۱۳۷۷، ص ۱۴). از درون چنین پارلمانی نخست وزیر و کابینه‌ای متولد می‌شد که کم و بیش استقلال داشت و آلت فعل محض شاه نبود. یکی از میوه‌های تلخ و

تهدیدها و آسیب‌های «آزادی مکانیکی سریع برون‌زا» کشمکش نیروهای اجتماعی-سیاسی، رجال احزاب و دسته‌های سیاسی بود. بدلیل مشق و تمرین نداشتن آزادی و دموکراسی و نیز بدلیل نفوذ شدید سیاسی-نظامی اشغال‌گران و خود فروختگی و خود فریبی بسیاری از بازی‌گران سیاسی، جامعه صحنه زورآزمایی و عقده‌گشایی دسته‌جات سیاسی شد. در عوض این‌که نیروهای آزاد شده از استبداد رضاخانی هم‌سو شده و توانشان را برای حرکت و پیشرفت ایران انباشت کنند، به دفع و خنثی کردن یک‌دیگر پرداختند. پس به تدریج چیزی که به چشم می‌خورد نامی جز هرج و مرج، بهت و سرخوردگی و سیاست‌زده‌گی نداشت. عوارض گوناگون روحی و مادی اشغال ایران و سقوط رضاشاه به‌علاوه حدود ۱۲ سال بی‌ثباتی و بلا تکلیفی، بطور طبیعی میل به ثبات و امنیت را در مردم تشدید و تقویت کرد. در چنین فضایی است که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با مداخله و طراحی بیگانگان صورت می‌گیرد و عمده رجال و توده‌ها و حتی دسته‌جات سیاسی با انفعال و انزوا نظاره‌گر بربادرفتن دوازده سال مجاهده و ایثار ملت و برگشت استبداد و استعمار هستند.

۲-۶. دیکتاتوری محمدرضاشاه

محمدرضاشاه اولین دوره حکومت و دیکتاتوری خو را آغاز می‌کند و تحت عنوان برقراری امنیت و کنترل بی‌ثباتی و هرج و مرج، صدها نفر اعدام و هزاران نفر زندانی شده، احزاب و مطبوعات محدود و مسدود شده و قوه مجریه و مقننه‌ای شاه ساخته و دربار پرداخته مجدداً شکل می‌گیرد. پول نفت مجدداً در دستگاه شاهنشاهی و دولتی جاری شده و پشتیبان‌هایی برای اقدامات و توجیهات و تبلیغات دربار فراهم می‌آورد (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص ۳۱۱). سیاست چماق و هویج یا تشویق و تهدید برای برقراری امنیت کذائی به‌کار می‌رود. دستگاه ارتش و شهربانی و ساواک عوامل سرکوب و ترس و تهدید بودند و پول نفت ابزار و هویج تشویق بود. نیروی مقاومت و مبارزه از فردای کودتا شکل گرفته بود اما محدود و محصور بود (نجاتی، ۱۳۷۱، صص ۱۲۶ و ۱۲۷). اما با رخ نمودن دیکتاتوری و استبداد محمدرضاشاه به تدریج وسعت یافت و اقشار گوناگون جامعه به‌خصوص دانشجویان، اساتید و روشن‌فکران و طبقات متوسط شهری

نارضایتی خود را نشان دادند. یکبار دیگر زمینه برای آزادی‌خواهی و اصلاح طلبی فراهم شد. اما این بار نیز شرایط خارجی برای ایجاد فضای باز مؤثرتر از نیروهای درون‌زا و ارگانیک بود. کندی از حزب دموکرات رئیس جمهور شد و در رقابتی که با شوروی و کمونیست‌ها داشت و نگرانی که از موقعیت ایران در همسایگی شوروی وجود داشت خواهان رفرم و اصلاحات بود که مبادا از پایین و توسط توده‌ها انقلاب صورت گیرد (نجاتی، ۱۳۷۱، ص ۱۳۷). جریان مقاومت داخلی به‌علاوه فشار خارجی از سوی آمریکایی‌ها مجدداً فضای هیجان‌انگیز و مشارکت جویانه‌ای را از سال ۱۳۳۹ در کشور بوجود آورد. مطبوعات، احزاب و دسته‌جات و رجال و اقشار گوناگون مردم به صحنه آمدند و به طرح مطالبات خود پرداختند. شاه نیز در این جوّ در تعقیب پیاده‌کردن اصول انقلاب سفید و اصلاحات ارضی بود؛ رفرمی دولتی و از بالا که با آن بتوان مطالبات فرو خفته ملی را مصادره و کنترل کرد. جنبشی که از تهران و با رنگ و لباس ملی آغاز شده بود به دلایلی به قم منتقل شده و صورتی مذهبی و دینی به خود گرفت و یک مرجع دینی یعنی آیت الله خمینی (ره) رهبری آن را داشت (حشمت زاده، ۱۳۷۹، ص ۱۳۲). اوج این جنبش قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ بود که منجر به حبس و حصر امام خمینی (ره) و سرانجام تبعید ایشان در آبان ۱۳۴۳ شد. دوره ۴۳-۱۳۳۹ را می‌توان پس لرزه نهضت ملی نفت، مداخله آمریکا، احیاء مجدد حوزه و مرجعیت، آمیختن مطالبات ملی - دینی مردم دانست. دوره‌ای که برای شاه هرج و مرج و بی‌ثباتی و تهدید و برای مردم شمیم لرزانی از آزادی بود. هر چه بود با اتحاد مجدد استبداد و استعمار، شاه و آمریکا، طومار آن جنبش درهم پیچید و این بار شاه با قدرت و تجربه بسیار بالاتر دومین دوره حکومت و دیکتاتوری خود را آغاز کرد که تقریباً یک‌دست و با سلطه و کنترل، تا پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ تداوم یافت. از یک سو ابزار تهدید و چماق سرکوب یعنی نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی بسیار گسترده‌تر و مجهزتر شده بودند و از سوی دیگر هویج تشویق یعنی صنعت مونتاژ، واردات وسیع کالاهای مصرفی و افزایش اشتغال ناشی از آن می‌توانست شاخصی برای امنیت و رضایت‌مندی اقتصادی بوده، چشم‌ها و دهان‌ها را به استبداد و دیکتاتوری شاه ببندد. اساس هر دو ابزار درآمد فزاینده نفت بود. هر چه درآمد نفت بیشتر می‌شد رونق

ظاهری و مصرفی و کاذب اقتصادی نیز بیشتر می‌شد و به همان میزان شاه نیز خودکامه‌تر خودبین‌تر و مستبدتر می‌شد و جز شنیدن تأیید و تمجید، پذیرای هیچ نقد و نظری از هیچ‌کس نبود.

۲-۷. انقلاب اسلامی، امنیت و آزادی

علی‌رغم سیاست به ظاهر موفق هویج و چماق، اما هم‌چنان مقاومت‌های گوناگون ولو به صورت محدود و مخفی در جامعه وجود داشت. دانشگاه‌ها، طلاب و روحانیون حوزه‌ها، افشاری از کارگران و بازاریان به شکل‌ها و درجات گوناگون در حال مخالفت و مبارزه بوده و هزینه‌های گوناگون آن‌را تحمل می‌کردند. احزاب شاه ساخته و دولت پرداخته و ثناگو ایجاد شده و مطبوعات و رسانه‌ها به شدت محدود و مقید شده بودند. نهادهای رسمی مانند مجلس سنا و شورا و قوه مجریه جز ابزاری بلا اراده در دست شاه نبودند. شاه بدون توجه به عصر ارتباطات و تأثیر الگوی سیاسی-اجتماعی جهان و بین‌الملل و بی‌اعتنا به تحولاتی که در افشار اجتماعی پدید آمده بود و انتظارات و مطالباتی که بطور طبیعی بالاتر رفته بود، راه خود را می‌رفت و مخالفان را مشتی خرابکار مزدور اجنبی و نادان به حساب آورده و توده‌ها را پشتیبان و حامی خود می‌شمرد (رزاقی، ۱۳۷۳، ص ۸۷). انحلال احزاب دولتی و تشکیل حزب واحد فراگیر رستاخیز و اجبار مردم به عضویت آن، تغییر مبداء تاریخ از هجری شمسی به شاهنشاهی اوج خودکامگی و هیچ‌انگاری توده‌ها و نخبه‌ها بود، تشدید فشارهای سیاسی و سرکوب‌های امنیتی و دستگیری‌ها و حبس‌ها و اعدام‌های دهه ۱۳۵۰، هم‌سوئی آشکار با آمریکا و اسرائیل مجموعاً مسائلی بودند که استبداد و فرعونیت شاه را از پشت خروارها تبلیغات و مقداری از واقعیات به نام عمران و توسعه، آشکار می‌کرد. طبعاً در امتداد قریب دو قرن جنبش مردمی و مطالبات اجتماعی و سیاسی یک‌بار دیگر دل‌زده‌گی از استبداد و طلب «آزادی و رهائی از» دیکتاتوری و استعمار در مردم تولید و تشدید شده بود. یک آزادی‌خواهی اساساً درون‌زا و ارگانیک که محصول انباشت دو قرن تجربه مردمی و نوسان و پاندول اجتماعی بود. لذا قدرتی عظیم و باور نکردنی داشت. البته هم‌چون جنبش ۱۳۴۳-۱۳۳۹ محرک خارجی نیز این‌بار حضور

داشت و در حدّ خود بی‌تأثیر نبود. جیمی کارتر از حزب دموکرات با شعارهای حقوق بشر و انتقاد از شیوه‌های حکومتی شاه خواهان فضای باز سیاسی شده بود که بخشی از نیروهای ملی و اجتماعی اساساً با تمسک به همین امر فعال شده و به صحنه مخالفت با شاه آمده بودند (باقی، ۱۳۷۳، ص ۲۰۰). اما عمده نیروهای اجتماعی و توده‌های وسیع مردم اساساً با بسیج علما دینی و در رأس آن آیت الله خمینی (ره) به صحنه آمدند و خواهان براندازی شاه و نظام شاهنشاهی شدند. عمده بازی‌گران و فعالان و توده‌ها در این زمان در شعار سلبی انقلاب یعنی براندازی نظام به اجماع رسیده بودند و عمده توده‌های مسلمان کشور متأثر از رهبری دینی آیت الله خمینی (ره) در هدف ایجابی یعنی آزادی به کجا رفتن نیز توافق و اجماع داشته خواهان ایجاد جامعه و نظام اسلامی شدند (رجبی، ۱۳۶۹، ص ۳۶۳). گروه‌های دیگری نیز بودند که هدف و شعار ایجابی متفاوتی از رهبری و اکثریت داشتند.

مطابق یافته‌ها و استدلال‌ات فوق می‌توان چنین اظهار داشت: وابستگی خارجی و استبداد داخلی شاه علی‌رغم استتاری که بوسیله امنیت و رفاه نسبی داشت مهم‌ترین عامل نارضایتی مردم بود. بنابراین آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی برای رهایی از استبداد و استکبار مهم‌ترین خواسته رهبری و توده‌ها بود و تأسیس و برقراری نظام جمهوری اسلامی ایران از دید رهبری و اکثریت توده‌های مسلمان برآورد کننده همه خواست‌ها و مطالبات عمیق و تاریخی ایرانیان بود.

انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران است که تحولات و مطالبات سیاسی - اجتماعی و مردمی ایران طی قریب یک قرن و نیم پشتوانه آن بود و می‌تواند شروع دوره‌ای باشد که ایرانیان با تجمیع تمام تجربیات و هزینه‌هایی که پرداخته‌اند نظام و سیستمی بر پا کنند که هر دو مطلوب یعنی آزادی و امنیت را با هم داشته باشند. مردمی که چنان جامعه‌پذیر و مسئول شده باشند که خود و نهادهایشان حریم آزادی را پاس داشته و نگذارند هرج و مرج شود و دولتی متعادل و نقد و نظارت‌پذیر که به دلیل هنجارهای خودش و نظارت و رعایت مردم، امنیت را برقرار کرده و به استبداد و خودکامگی کشانده نشود. در این صورت باید دوران حاضر را شمارش معکوس برای هم‌سو شدن نیروهای اجتماعی - سیاسی و جهش تمدنی تلقی

کرد. این ظرفیتی است که بالقوه موجود است؛ اما لازم است تحولات پس از انقلاب در دوران جمهوری اسلامی را با دقت ارزیابی و بررسی کرد و برآورد نمود که مدیریت کشور طی سه دهه تا چه حد توانسته است به‌طور بالفعل از این قابلیت‌ها استفاده کرده باشد؟ انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری و پی‌آمدهای گوناگون آن نقطه عطفی است که چگونگی رقابت یا رفاقت نیروهای اجتماعی و اختلاف و ائتلاف آن‌ها را در بالاترین حد نشان داده و باید به‌طور مستقل و متمرکز تحلیل شود (نگاه کنید به نمودار شماره ۵):

نمودار شماره ۵:

مدل آونگی در سیر تاریخ معاصر ایران



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

این مقاله دو بخش داشت. در قسمت اول یک مدل نظری برای تحلیل تاریخ سیاسی جامعه ارائه گردید. بر اساس این الگو انسان و جامعه دو مطلوب اساسی سیاسی دارند؛ آزادی و امنیت، امنیت مستلزم دولتی متمرکز و مقتدر و آزادی با مردم و ملت آگاه، مسئول و نقاد و ناظر متناسب است. پس در بدو امر، لوازم امنیت و آزادی متناقض و

متضاد یک‌دیگرند. لذا جمع بین آن دو در ابتدا مقدور نیست. تاریخ کشورها و ملت‌های متمدن ریشه‌دار، در واقع یک حرکت نوسانی و پاندولی بر گرد خط زمان است. چرا که تحقق امنیت در سایه یک دولت متمرکز و مقتدر، بدلیل فقدان وضعف نهادها و هنجارهای نظارتی به سمت استبداد میل می‌کند. همچنین تلاش‌های انقلابی، مشارکتی و اصلاح طلبانه ملت‌ها برای کسب آزادی و محدود و مشروط کردن دولت‌ها می‌تواند به سمت هرج و مرج کشانده شود.

فراز و فرود و پیشرفت و پسرفت تاریخ کشورها در واقع تکاپویی است در طلب آزادی و امنیت که بعضاً به هرج و مرج یا خفقان و استبداد دچار می‌گردد. تا جایی که تجربه ملت‌ها و دولت‌ها آنقدر انباشت و مدیریت شود که در نقطه‌ای از زمان و تاریخ، بتوانند وضعیتی را ایجاد کنند که تحقق توأمان آزادی و امنیت میسر شده و نیروهای اجتماعی هم‌سو شده و انرژی لازم برای جهش و توسعه را فراهم نمایند.

در بخش دوم این نوشتار مدل فوق در تشریح و تبیین تاریخ معاصر ایران از اواخر صفویه تا انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ به‌کار گرفته شده است. هرج و مرج پس از سقوط صفویه میل به امنیت و دولت مقتدر را در پی داشت و قدرت نادرشاه سر برآورد. خودکامگی و استبداد نادر شاه او را مقتول سرداران نمود. دولت زندیه مستعجل بود. آقامحمدخان با زور و شمشیر، دولت مقتدر و مستبدی را بنیان نهاد و او نیز مقتول نوکرانش شد. فتح‌علی‌شاه بالنسبه پادشاهی مقتدر بود؛ اما در این دوره ایران، اسلام و شرق با طلوع خروشان عنصری بیرونی به نام دولت‌ها و تمدن‌های صنعتی اروپائی رویارو گشتند. شکست عباس‌میرزا در جنگ‌های ایران و روس و از دست رفتن قسمت‌های بزرگی از خاک ایران به‌همراه ارزش‌های فرهنگی و سیاسی و کالاهای اقتصادی و صنعتی مترقی، ضعف و عقب‌ماندگی ایرانیان و نظام آن‌ها را نشان داده و مطالبات و جنبش‌های مردمی و اجتماعی برای آزادی‌خواهی، عدالت طلبی و ترقی خواهی نمود پیدا کرد، جنبش مردمی در قتل گریبایدوف، جنبش تنباکو و ترور ناصرالدین‌شاه و سرانجام انقلاب مشروطیت روح این مطالبات بود. مشروطیت به‌دلیل مداخلات خارجی و جنگ اول و ضعف برخی از ساختارها و هنجارهای داخلی منجر

به سال‌ها هرج و مرج شد که میل به امنیت‌خواهی به همراه مطامع استعماری انگلیس، دولت متمرکز و شبه نظامی رضاشاه پهلوی را ایجاد کرد.

امنیت، نوسازی و عمران و آبادی این شاه که مورد مدح و ستایش برخی مورّخین است، حاصل‌اش استبداد و دیکتاتوری فراگیری بود که نهایتاً منجر به سقوط او و اشغال ایران شد. در این زمان یک آزادی نسبی برون‌زا و مکانیکی حاصل شد که محصول و میوه نهائی آن جنبش ملی شدن صنعت نفت بود. اما در نهایت به دلیل فقدان ضعف ابزارهای مسئولیت و نظارت، بلا تکلیفی، هرج و مرج و ابهام ایران را فرا گرفت و زمینه را برای کودتای سال ۱۳۳۲ فراهم کرد. امنیت‌خواهی طبیعی و مطامع آمریکا و انگلیس از زمینه‌های این واقعه بودند. محمدرضاشاه از این پس دوره اول دیکتاتوری خود را آغاز کرد. آزادی‌خواهی مردم این بار موجب جنبش ملی مذهبی ۱۳۴۳-۱۳۳۹ شد. با کشتار مردم در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و تبعید آیت الله خمینی (ره) رهبر مذهبی - سیاسی جنبش در سال ۱۳۴۳، محمدرضاشاه دومین دوره دیکتاتوری و استبداد خود را با وسعت و شدت بیشتری آغاز کرد که به همراه انگ و وابستگی به آمریکا و دلبستگی به اسرائیل، زمینه انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، براندازی نظام شاهنشاهی و تأسیس جمهوری اسلامی ایران را به وجود آورد.

این واقعه به نوعی تجمیع تمام مطالبات مردمی و اجتماعی ایرانیان بود که طبعاً آزادی‌طلبی، امنیت‌خواهی نفی استبداد و دفع استعمار و طلب استقلال از مهم‌ترین اهداف سلبی و ایجابی آن بود. اکثریتی بزرگ از مردم ایران متأثر از امام خمینی (ره) خواهان نظام جمهوری اسلامی شدند با این باور که چنین سیستمی همه مطالبات آنان را محقق خواهد کرد. دست‌جات دیگری نیز بودند که برای جای‌گزینی شاهنشاهی و پهلوی گزینه‌های دیگری داشتند. مدّعی مقاله آن‌است که با انباشت قریب دو قرن جنبش اجتماعی - سیاسی و با توجه به تجربیات و الزامات دنیای جدید، ایران وارد مقطعی از تاریخ خود شده است که می‌تواند نظامی داشته باشد که آزادی و امنیت را توأمان عرضه کند. نظامی که در آن دولت به اندازه لازم و کافی قدرت داشته باشد که بتواند به‌خوبی وظایفش را انجام دهد و در عین حال به لحاظ وجود اهرم‌های نظارتی به حریم آزادی‌ها تجاوز ننماید، از سوی دیگر در این نظام مردمی آگاه و مسئولیت‌پذیر

باشند که به اندازه لازم و کافی آزادی داشته باشند و از حدود خود تجاوز نکنند، با چنین مدّعايي در مقال و مجالی ديگر بايد در راستای دويست سال تحولات اجتماعی - سياسي ايران، تاريخ سي ساله جمهوری اسلامی را تشریح و ارزیابی کرد و پی‌آمدهای دهمین دوره انتخاباتی ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۸۸ را سنجید تا بتوان آموزه‌هایی برای مدیریت بهینه حال و آینده کشور بدست آورد.

کتابنامه

- ازغندی، علی‌رضا (۱۳۸۲)، علم سیاست در ایران، نشر مرکز بازشناسی اسلام و ایران. افتخاری، اصغر (۱۳۸۰)، «فرهنگ امنیت جهانی»، در: مک کین لای - و - آر - لیتل، امنیت جهانی: رویکردها و نظریه‌ها، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- الگار، حامد (۱۳۶۹)، دین و دولت در ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات توس. ایلچی، میرزاابوالحسن خان (۱۳۶۸)، حیرت‌نامه سفر به کوشش حسن مرسل، نشر مؤسسه فرهنگی رسا.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۵)، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، نشر پیام. باقی، عمادالدین (۱۳۷۳)، تحریر تاریخ شفاهی ایران، قم، نشر تفکر.
- بخشایشی، احمد (۱۳۷۵)، پیدایش سکولاریسم، کتاب نقد، بی‌جا، ش ۱. بخشنده، محمد ابراهیم (۱۳۸۹)، شک می‌کنم پس هستم، نشر اندیشه معاصر. تقی‌زاده، سیدحسین (۱۳۵۷)، مقالات تقی‌زاده، انتشارات شکوفان، ج سوم. تیموری، ابراهیم (۱۳۶۱)، تحریر تنباکو، کتاب‌های جیبی.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۷)، نخستین رویارویی‌های اندیشه گران ایرانی، انتشارات امیرکبیر. حشمت‌زاده، محمدباقر (۱۳۷۹)، ایران و نفت، انتشارات باز. همو (۱۳۸۸)، نفت ایران، انتشارات دانشگاه شهیدبهشتی.
- ذاکریان، مهدی (۱۳۸۱)، حقوق بشر در هزاره جدید، انتشارات دانشگاه تهران. راش، مایکل (۱۳۸۱)، جامعه و سیاست، انتشارات سمت.
- رجبی، محمدحسن (۱۳۶۹)، زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی (ره)، سازمان چاپ و انتشارات.
- رزاقی، ابراهیم (۱۳۷۳)، سیاست خصوصی‌سازی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، بی‌جا، ش ۸۴.
- ساعی، احمد (۱۳۸۴)، امنیت ملی در جهان سوم، پژوهش و سیاست، بی‌جا، ش ۱۴. شعبانی، رضا (۱۳۸۱)، نادرشاه، نشر دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

صلاحی، سهراب (۱۳۸۴)، *ایران و دوجنبش در نیم قرن*، نشر بسیج اساتید.
 علوی شیرازی، محمدهادی (۱۳۶۳)، *دلیل السفراء به کوشش محمد گلین*، نشر دنیای کتاب.
 فردوست، حسین (۱۳۷۰)، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، انتشارات اطلاعات.
 فرم، اریک (۱۳۷۰)، *گریز از آزادی*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.

فولکیه، پل (۱۳۶۲)، *فلسفه عمومی*، ترجمه یحیی مهدوی، انتشارات دانشگاه تهران، چ دوم.
 قاضی، ابوالفضل (۱۳۷۰)، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۲.
 کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲)، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفسی و کامبیز عزیزی، نشر مرکز.

کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۷۱)، *روس و انگلیس در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.

کی استوان، حسین (۱۳۲۷)، *سیاست موازنه منفی*، ج ۱، روزنامه مظهر.
 گلپایگانی، علی (۱۳۸۱)، *ریشه‌ها و نشانه‌های سکولاریسم*، نشر دانش و اندیشه معاصر.
 لسانی، ابوالفضل (۱۳۵۷)، *طلای سیاه، بلای ایران*، انتشارات امیرکبیر.
 لمبتون، آن (۱۳۶۸)، *زمینه‌های دگرگونی اجتماعی در ایران در قرن نوزدهم*، ترجمه چنگیز پهلوان، در زمینه ایرانشناسی.

مکی، حسین (۱۳۵۷)، *تاریخ بیست ساله ایران*، ج ۲، امیرکبیر.
 مهاتیر، محمد (۱۳۷۸)، *در جست‌وجوی فقر یا ملک سلیمان*، ترجمه محمد سوری، نشر سیمین.

نجاتی، غلام‌رضا (۱۳۷۱)، *تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران*، ج ۱، نشر رسا.
 نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۰)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، انتشارات سمت.

Minogue, Kenneth (2003a), *Politics: A Very Short Introduction*, Oxford: Oxford University Press.

Id, (2003b), *Politics: A Very Short Introduction*, Oxford: Oxford University Press.

[Http://www.ciaoret.org/wps/breol/PDF](http://www.ciaoret.org/wps/breol/PDF)